

[بررسی بساطت یا ترکیب معنای مشتق 1](#_Toc33989742)

[کلام صاحب کفایه 1](#_Toc33989743)

[مناقشه در کلام صاحب کفایه 2](#_Toc33989744)

[اشکال سید شریف بر مرکب بودن معنای مشتق 2](#_Toc33989745)

[پاسخ از اشکال سید شریف بر اخذ مفهوم «شیء» در معنای مشتق 3](#_Toc33989746)

[پاسخ صاحب فصول 3](#_Toc33989747)

[مناقشه صاحب کفایه در کلام صاحب فصول 3](#_Toc33989748)

[پاسخ از مناقشه صاحب کفایه 3](#_Toc33989749)

[پاسخ صاحب کفایه از کلام سید شریف 4](#_Toc33989750)

[پاسخ از اشکال سید شریف بر اخذ واقع «شیء» در معنای مشتق 5](#_Toc33989751)

**موضوع**: بررسی بساطت و ترکیب معنای مشتق/ مشتق/ مقدمه علم اصول

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در مشتق قرار دارد که بعد از بررسی معنای مشتق و ادله وضع آن برای خصوص متلبس فعلی یا أعم از آن و همچنین اصل عملی در بحث مشتق، به بساطت یا ترکیب معنای مشتق پرداخته می شود.

# بررسی بساطت و ترکیب معنای مشتق

بساطت یا مرکب بودن معنای مشتق مانند ناطق یا ضاحک از مباحثی است که مورد اختلاف واقع شده است.

## کلام صاحب کفایه

صاحب کفایه فرموده اند: مرکب بودن معنای مشتق به حسب عقلی محل بحث نیست؛ چون مرکب بودن معنای مشتق به حسب عقلی واضح بوده و قابل نزاع نیست و لذا عقل معنای مشتق مانند ضاحک را به ذات و نسبت ضحک به آن تجزیه کرده و از آن تعبیر به «ذات ثبت له الضحک» می کند.

در نظر صاحب کفایه مشتق از الفاظ جامد مانند «شجر» و «حجر» أسوا حالاً نیست، در حالی که در عین اینکه معنای متصور از «شجر» و «حجر» بلااشکال بسیط تصوری است، اما این دو معنای بسیط قابل تجزیه و تحلیل عقلی به صورت «ذات له الشجریه» و «ذات له الحجریه» است.

صاحب کفایه فرموده اند: نزاع در مشتق مربوط به بسیط یا مرکب بودن معنای تصوری مشتق است؛ یعنی محل بحث است که همانند لفظ «شجر» که از آن یک معنا تصور می شود، به عنوان مثال در مورد لفظ «ضاحک» هم یک معنا تصور می شود و یا اینکه معنای متصور از لفظ «ضاحک» مرکب بوده و تفاوتی با «ذات ثبت له الضحک» که مرکب تصوری است، ندارد. قائل به وضع شدن مشتق برای معنای مرکب احتمال دوم را مدعی شده و بیان کرده است که ضاحک همانند «ذات ثبت له الضحک» دارای مدلول مرکب تصوری است.[[1]](#footnote-1)

### مناقشه در کلام صاحب کفایه

به نظر ما کلام صاحب کفایه صحیح نیست؛ چون امر برعکس بوده و ظاهرا بسیط بودن معنای متصوَّر از مشتق، قابل نزاع نیست و اختلاف بزرگان در مورد بسیط با مرکب بودن تحلیلی مشتق است که طبق قول به مرکب بودن، مشتق قابل تجریه و تحلیل عقلی به ذات و مبدأ خواهد بود، در حالی که طبق قول به بسیط بودن مشتق، معنای آن حتی به لحاظ تحلیل عقلی هم قابل تجزیه نیست و لذا به عنوان مثال «ضاحک» به همان معنای «ضحک» خواهد بود و اختلافی که بین ضحک و ضاحک وجود دارد این است که اگر ضحک به شرط لای از حمل بر ذات لحاظ شود، از آن مصدر انتزاع می شود و در صورتی که ضحک لابشرط از حمل بر ذات لحاظ شود، از آن ضاحک انتزاع خواهد شد که قابل حمل بر ذات بوده و به همین جهت تعبیر «الانسان ضاحک» به کار برده می شود. قول به بسیط بودن مورد پذیرش سید شریف و محقق دوانی قرار گرفته است. از بین اصولیون هم محقق نائینی قائل به بساطت معنای مرکب شده اند.

به نظر ما مشتق به حسب تحلیل عقلی مرکب بوده و قابل تجزیه به صورت «ذات ثبت له المبدأ» است. بر همین اساس معنای ناطق چیزی است که تفصیل آن «ذات ثبت له النطق» خواهد بود کما اینکه معنای انسان چیزی است که تفصیل آن «حیوان ناطق» است.

## اشکال سید شریف بر مرکب بودن معنای مشتق

سید شریف در اشکال بر نظریه مرکب بودن معنای مشتق بیان کرده است که اگر معنای مشتق مانند ناطق، «شیء ثبت له النطق» باشد، در صورتی که مقصود از این تعبیر اخذ شدن مفهوم «شیء» در ناطق باشد، با توجه به اینکه مفهوم شیء جنس، نوع و فصل نبوده بلکه عرض عام است، معنا نخواهد داشت که عرضی در ناطق که فصل انسان و جزء ذاتیات آن است، اخذ شود. از طرف دیگر تفاوتی بین انواع مشتقات وجود ندارد و لذا با توجه به استلزام محال در ناطق، درسایر مشتقات مانند ضاحک هم به جهت عدم وجود تفاوت، مفهوم «شیء» اخذ نخواهد شد.

در صورتی هم که مقصود از اخذ «شیء» در تعبیر «شیء ثبت له النطق»، اخذ واقع شیء بوده و ناطق به صورت «انسان ثبت له النطق» معنا شود یا ضاحک به صورت «انسان ثبت له الضحک» معنا شود، لازمه آن این است که معنای قضیه «الانسان ضاحک» به صورت «الانسان انسان له الضحک» باشد که موجب تبدیل شدن قضیه ممکنه به قضیه ضروریه می شود و تبدیل کردن قضیه ممکنه به ضروریه به جهت استلزام خلف محال است.

### پاسخ از اشکال سید شریف بر اخذ مفهوم «شیء» در معنای مشتق

سید شریف در مورد أخذ مفهوم شیء و تعابیر مشابه آن مانند ذات در معنای مشتق مبتلی اشاره به محذور اخذ عرض عام در فصل کرده و این امر را محال دانسته اند در حالی که اخذ مفهوم «شیء» در معنای مشتق قابل التزام بوده و محذور مطرح شده از سوی سید شریف قابل پاسخ است.

#### پاسخ صاحب فصول

صاحب فصول در پاسخ از اشکال سید شریف فرموده است: مقصود اهل منطق از فصل بودن ناطق برای انسان، فصل بودن ناطق با مفهوم عرفی آن نیست. در صورتی هم که مقصود اهل منطق این باشد که ناطق به تمام معنایش فصل انسان است، در تشخیص مفهوم عرفی اشتباه کرده اند؛ چون صرفا مبدأ ناطق به معنای نفس ناطق می تواند فصل انسان باشد، اما ناطق به معنای نطق که عرض خاص برای انسان است، نمی تواند فصل برای انسان باشد.[[2]](#footnote-2)

بنابراین بر اساس کلام صاحب فصول ناطق به مفهوم عرفی فصل انسان نیست.

##### مناقشه صاحب کفایه در کلام صاحب فصول

صاحب کفایه در اشکال به صاحب فصول فرموده است: کلام ایشان خلاف وجدان است؛ چون وجدانا ناطق با همان معنای عرفی فصل انسان است.[[3]](#footnote-3)

###### پاسخ از مناقشه صاحب کفایه

به نظر ما کلام صاحب کفایه صحیح نیست؛ چون فرضا اگر اهل منطق مفهوم عرفی ناطق را بدون تصرف در آن، فصل برای انسان قرار داده باشند، ادعای اهل منطق صحیح نخواهد بود، اما قطعا اهل منطق هم این دقت را نکرده اند که مفهوم ناطق را با همان معنای عرفی فصل انسان قرار دهند بلکه اهل منطق هم مسامحه کرده اند؛ چون قطعا ناطق به معنای متکلم یا مُدرک، فصل برای انسان نیست. فصل انسان داشتن نفس ناطقه است. بنابراین اینکه مراد از ناطق، داشتن نفس ناطقه باشد، عنایت و مسامحه در معنای عرفی است و خودشان هم بیان کرده اند که اهل منطق کاری با الفاظ ندارند.

بنابراین انصاف این است که کلام صاحب فصول متین است.

#### پاسخ صاحب کفایه از کلام سید شریف

صاحب کفایه در مورد کلام سید شریف به پاسخ دیگری اشاره کرده اند. ایشان فرموده اند: ناطق اساسا فصل حقیقی انسان نیست بلکه اظهر خواص فصل است؛ چون نسبت به فصل حقیقی غیر از خدای متعال و عالمین به غیب، کسی اطلاع ندارند. در منطق هم معمولا عرض خاص به عنوان فصل ذکر شده است؛ لذا ناطق عرض خاص بوده و اخذ عرض عام در عرض خاص با مشکلی مواجه نخواهد بود.[[4]](#footnote-4)

محقق نائینی در پاسخ از صاحب کفایه فرموده اند: ناطق به معنای متکلم یا مدرک بودن نیست بلکه به معنای دارا بودن نفس ناطقه است که با این بیان فصل حقیقی خواهد بود.[[5]](#footnote-5)

مرحوم آقای خویی در اشکال به کلام محقق نائینی فرموده اند: صاحب نفس ناطقه انسان است و انسان فصل نیست بلکه نوع است.[[6]](#footnote-6)

به نظر ما مقصود محقق نائینی این است که مبدأ ناطق نفس ناطقه است و نفس ناطقه، فصل حقیقی انسان است و الا صاحب نفس ناطقه انسان است و انسان نوع است.

بنابراین عمده اشکال بر سید شریف این است که دلیل وجود ندارد که ناطق بماله من المعنی العرفی فصل انسان باشد بلکه فصل نطق به معنای نفس ناطقه داشتن است و بر همین اساس اشکال سید شریف که اخذ شدن مفهوم شیء در ناطق را داخل شدن عرضی در فصل دانستند، پاسخ داده می شود.

از اینجا روشن می شود که کلام محقق نائینی مبنی بر اینکه لازمه اخذ مفهوم شیء در مشتق، داخل شدن جنس أعلی در فصل است، صحیح نخواهد بود. محقق نائینی فرموده اند: اگر ناطق که یکی از مشتقات است، به معنای شیء له النطق باشد، لازمه این مطلب این است که جنس داخل در فصل شود و این محال است.[[7]](#footnote-7)

به نظر ما در کلام محقق نائینی دو اشکال وارد است:

1. دلیل وجود ندارد که ناطق بماله من المعنی العرفی فصل برای انسان باشد، بلکه مبدأ آن که نطق به معنای نفس ناطقه داشتن است، فصل برای انسان خواهد بود.
2. اصل مبنای محقق نائینی که ادعاء کرده اند که «شیء»، جنس الاجناس است، عجیب است.

البته این ادعا در برخی از فلاسفه غرب مطرح بوده است، اما این مطلب صحیح نبوده و خلاف برهان است؛ چون هر جنسی نیازمند یک فصلی است که ممیّز انواع آن باشد و اگر «شیء» جنس اعلی باشد، نیازمند فصلی خواهد بود که انواع آن را از یکدیگر تمییز دهد، در حالی که خود فصل مانند نطق مصداق «شیء» بوده و داخل در جنس «شیء» است و لذا با توجه به اینکه نطق به تمامه شیء است و شیء هم جنس اعلی است، نیازمند فصل دیگری خواهد بود. فصل دیگر هم مصداق شیء بوده و جنس شیء بر آن صادق خواهد بود و لذا نیاز به فصل دیگری خواهد بود و هلّم جرّا که این مطلب نشانگر این است که «شیء» جنس الاجناس نیست.

مؤید مطلب ذکر شده این است که «شیء» مختص ماهیات نیست بلکه تعابیری همچون «التناقض شیء مستحیل» و «عدم مجیء زید شیء غریب» به کار برده می شود. بنابراین با توجه به اینکه «شیء» بر امر مستحیل یا عدم اطلاق می شود، جنس اعلی برای ماهیت نبوده بلکه مفهومی انتزاعی خواهد بود.

خلاصه کلام ما این است که اخذ مفهوم شیء و مشابه آن مانند ذات در معنای مشتق تا اینکه ناطق به معنای «شیء له النطق» یا «ذات له النطق» باشد، با اشکالی مواجه نبوده بلکه در مرحله تجزیه و تحلیل عقلی موافق فهم عرفی خواهد بود.

### پاسخ از اشکال سید شریف بر اخذ واقع «شیء» در معنای مشتق

سید شریف در مورد اخذ واقع شیء در مفهوم مشتق فرموده اند: واقع شیء در مورد ناطق، انسان است و در مورد ضاحک هم واقع «شیء» انسان است و با اخذ واقع شیء در مورد ضاحک تعبیر «الانسان ضاحک» تبدیل به «الانسان انسان له الضحک» خواهد بود که موجب انقلاب قضیه ممکنه به ضروریه خواهد شد.

پاسخ این مطلب سید شریف این است که اگر از تعبیر «الانسان انسان» استفاده شود، قضیه ضروریه خواهد بود، در حالی که وقتی تعبیر «الانسان انسان له الضحک» به کار برده می شود، چیزی که بر انسان حمل می شد، انسان مقید است و حمل انسان مقید بر مطلق انسان، قضیه ضروریه نیست بلکه قضیه ممکنه است.

البته احتمال داده نمی شود که در معنای مشتق، واقع شیء اخذ شده و به عنوان مثال در معنای ضاحک، «انسان له الضحک» اخذ شده باشد؛ چون در صورتی که مراد از واقع شیء، مصداق شیء باشد که موضوع قضیه قرار گرفته است و به همین جهت در مورد تعبیر «الانسان ماشٍ»، در مفهوم «ماش» همان مفهوم انسان که در موضوع قرار گرفته اخذ شده و تبدیل به «الانسان انسان له المشی» شود، لازمه اش این است که معنای تعبیر «الفرس ماشٍ» به صورت «الفرس فرس له المشی» باشد که منشأ اشتراک لفظی در معنای «ماش» می شود و این مطلب خلاف وجدان است.

علاوه بر اینکه در همه موارد، قضیه به صورت حملیه نیست که دارای موضوع و محمول باشد بلکه به عنوان مثال در صورتی که مولی از تعبیر «أکرم الضاحک» استفاده کرده باشد، موضوع وجود ندارد که ضاحک بر آن حمل شده باشد و لذا دیگر نمی توان گفت که در مفهوم ضاحک واقع شیء که موضوع قضیه است، اخذ شده است.

البته ممکن است که مقصود از اخذ واقع شیء به این صورت باشد که چیزی که عادتا معروض مبدأ قرار می گیرد، در مشتق اخذ خواهد شد که عادتا معروض ضحک، انسان است و به همین جهت در مفهوم ضاحک، «انسان له الضحک» اخذ خواهد شد. اما عادتا معروض مشی حیوان است و لذا «ماش» به صورت «حیوان له المشی» خواهد بود.

اشکال این مطلب این است که اگر از تعبیر «الجدار ضاحک» استفاده شود، معنای آن «الجدار انسان له الضحک» خواهد بود، در حالی که بالوجدان مشاهده می شود که کذب بودن تعبیر «الجدار ضاحک» سبک تر از تعبیر «الجدار انسان له الضحک» است. بنابراین روشن می شود که تعبیر «الجدار ضاحک» مساوی با «الجدار انسان له الضحک» نیست.

علاوه بر اینکه از نظر عرف در مورد تعبیر «الجدار انسان له الضحک» تهافت تصوری وجود دارد که فرض شود که چیزی جدار و انسان باشد. در نتیجه به نظر ما احتمال أخذ واقع شیء در مفهوم مشتق وجود ندارد، اما برهان سید شریف بر امتناع اخذ واقع شیء در مفهوم مشتق هم صحیح نیست. با این بیان مطلب منحصر در اخذ مفهوم شیء و مانند آن در مفهوم مشتق است که ضاحک تبدیل به «شیء له الضحک» یا «ذات له الضحک» می شود و این معنا تحلیل معنای ضاحک است و الا ضاحک دارای معنای بسیط تصوری است.

بنابراین حق این است که مشتق مرکب تحلیلی است. در جلسه آتی ثابت خواهیم کرد که بسیط بودن مشتق حتی به لحاظ تجزیه و تحلیل عقلی با این توجیه که مشتق با مصدر دارای معنای واحد بوده و اختلاف به اعتبار دارند، صحیح نبوده و توجیه ذکر شده با اشکالات متعددی مواجه است.

1. . [کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج1، ص51.](http://lib.eshia.ir/27004/1/51/حققه%20) [↑](#footnote-ref-1)
2. . [الفصول الغرویة فی الأصول الفقهیة، محمد حسین الأصفهانی، ج1، ص61.](http://lib.eshia.ir/13088/1/61/المنطقیین%20) [↑](#footnote-ref-2)
3. . [کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج1، ص52.](http://lib.eshia.ir/27004/1/52/المقطوع%20) [↑](#footnote-ref-3)
4. . [کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج1، ص52.](http://lib.eshia.ir/27004/1/52/حقیقی%20) [↑](#footnote-ref-4)
5. . [فوائد الاصول، محقق نایینی، ج1، ص111.](http://lib.eshia.ir/13102/1/111/علیک%20) [↑](#footnote-ref-5)
6. . [مصباح الاصول، السید أبوالقاسم الخوئی، ج1، ص222.](http://lib.eshia.ir/13046/1/222/غریب%20) [↑](#footnote-ref-6)
7. . [فوائد الاصول، محقق نایینی، ج1، ص112.](http://lib.eshia.ir/13102/1/112/ونحن%20) [↑](#footnote-ref-7)